

# حقوق با عرفان

## کدام یک مقدم تراند؟

### بخش اول

مقدمه:

دکتر حسام فیروزی و بهزاد مهرانی در یک گفت و گوی علمی و در عین حال بسیار صمیمانه با دکتر پیمان آزاد، صاحب‌بانی تهیه کرده‌اند که به علت برخورد عقاید و اندیشه‌های مختلف در حوزه: سیاست، جامعه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، آموزش، معنویت، حقوق انسان‌ها، سقوط ارزش‌ها و عرفان مولوی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نگاه انتقادی - علمی خواننده‌گان فرهیخته و اندیشمند بی‌گمان راه‌گشای بحث‌های طولانی‌تری در این راستا خواهد شد که مجله‌ی فردوسی در چاپ آن کوتاهی نخواهد کرد.

در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

وکالت، ولی نه در حد بیگاری کشیدن از خود، بیشتر وقتم در پیرانه سری صرف پژوهش روان‌شناسی و معرفت‌شناسی و ادبی می‌شود. مدتی هم وقتم صرف کاربرد عرفان مولوی در درمان‌شناختی می‌شد که محصول آن در چند اثر منتشر شده و می‌شود. امروز ترجیح می‌دهم که بیشتر در کاربرد مکتب‌های روان‌شناسی و شیوه‌های جدیدی که هر روز متولد می‌شوند، در درمان بررسی و تحقیق کنم. دوستان به‌حالم غبطه می‌خورند که حسابی سرگرمم.

**پیمان آزاد تا مقطع فوق‌لیسانس حقوق و علوم سیاسی در ایران و در مقطع دکترا در علوم اجتماعی با گرایش فلسفه و روان‌شناسی در فرانسه و انگلیسی تحصیل کرده است. دکتر آزاد در تهران زندگی می‌کند. دغدغه‌ی اصلی وی پژوهش در زمینه‌ی روان‌شناسی بومی و کاربرد عرفان شرقی، به‌طور کلی، در زمینه‌ی تغییر و تحول و دگرگونی در شخصیت آدمی یا به اصطلاح درمان او است. درمانی که به صلح و آرامش درونی راه یابد.**



**از دکتر پیمان آزاد خواستیم تا با ما در خصوص کتاب «مثنوی، زبان معرفت» که در آن از تقدم حقوق بر عرفان سخن به میان آورده‌اند به گفت‌وگو بنشینند. آن چه در پی می‌آید حاصل گفت‌وگو با ایشان در دفتر مجله فردوسی است.**

چند سال است که می‌نویسید؟

بیش از چهار سال است که می‌نویسم. مدتی نوشتنم با سکون و توقف همراه بود. مشکل مالی داشتم. در سال‌های دور، مدتی برای یکی دو مجله و روزنامه کار می‌کردم. جوی حاکم بود که به مذاق من خوش نیامد. رفتم سراغ وکالت. قدری که بنیه مالی پیدا کردم، از نو متوجه خواندن و نوشتن شدم. عشقی که هیچ‌گاه جایگزین پیدا نکرد. گرچه خط مطالعاتی من هم‌چنان ادامه هم داشت. آدمی با قناعت می‌تواند به عشقش هم برسد. این نیاز به یک انگیزه قوی دارد.

نخستین کار شما در چه سالی منتشر شده است؟

شاید حدود چهار سال پیش توسط انتشارات توس درباره نهضت‌های ازادببخش در آفریقا و تجاوز به حقوق بشر در امریکای لاتین. زمانی بود که همه دل به هدف‌های برابری و عدالت باخته بودند. برای من

که مزه و طعم تلخ فقر در جنوب تهران را چشیده بودم، فعالیت‌های این جنبش‌ها و سوسه‌انگیز بود. بعدها دنیا را طور دیگری دیدم. خودباخته‌گی به ایده‌ها و آرمان‌ها جای خود را کم و بیش به واقع‌بینی داد. این بود که متوجه روان‌شناسی انسان شدم. امروزه بیش از هر چیز حوزه روان‌شناسی انسان برای من جلب توجه می‌کند. از حدود ده پانزده سال پیش بود که از نو نوشتن را آغاز کردم. آن هم با کامپیوتر. نخستین کار جدیدم بود: تامل در خویش! کاری که می‌بایست چهل سال پیش می‌کردم.

در روز چند ساعت مطالعه می‌کنید و می‌نویسید؟

اگر بگویم حدود هشت ساعت یا بیشتر شاید تعجب کنید. ذهنم مدام در کار است و همیشه سوزنه‌هایی برای نوشتن دارم. البته با شوق و ذوق می‌خوانم و می‌نویسم. اگر این شوق و ذوق نباشد. کار را به کلی ترک می‌کنم. چون عالم مبتنی بر مشاهده و تجربه است، همواره توجه دارم که از این خط خارج نشوم. چرا که مبتلای به سطحی‌نگری می‌شوم. هیچ وقت به اجبار دنبال نوشتن و خواندن نمی‌روم. این راهم بگویم که دنبال کمال طلبی ویا کمال‌گرایی هم نیستیم. آن چنان و سواسی هم در انتشار آثارم ندارم. دوست دارم بینم که در مقاطع عمر از چه گذرگاه‌های فکری و معرفتی عبور کرده‌ام. تجربه خوبی است. یک وقت متوجه بیگاری انسان می‌شوم کتاب عاشقی پایان بیگاری را می‌نویسم. یک وقت می‌بینم که آدمی دنبال رهایی ذهن است، کتاب معمای رهایی را می‌نویسم. به ضرورت‌ها خیلی توجه دارم. ابتدا به ضرورت تأمل در خویش رسیدم. به یمن دقت نظر استاد ملکیان بود که الفبای آگاهی قدری تمیز تر از بقیه آثارم چاپ شد.

کتاب‌هایی را که به چاپ رسانده‌اید در چه زمینه‌های هستند؟

در زمینه علوم نظری به‌طور کلی. روان‌شناسی و عرفان، معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی، کاربرد مثنوی در شناخت‌درمانی، رمان و شعر و پژوهش ادبی و نظایر این‌ها.



پُر کار هستید و متنوع کار کرده‌اید، این طور نیست؟

درست است. کار کردن من به تمایل درونی و ضرورت‌هایی برمی‌گردد که هر از گاهی احساس می‌کنم. پرسشی برای من مطرح می‌شود، می‌روم دنبال جواب. تا وقتی که گرم این تحقیق هستم، هم‌چنان ادامه می‌دهم. مگر این که پرسش دیگری مطرح بشود که به کلی فکرم و ذهنم به ساحت دیگری منتقل می‌شود. هرگز خود را به اجبار سرگرم تحقیق نمی‌کنم. باید قلبم رضا بدهد. باید حواسم بخواهد. باید انرژی من به دان سمت برود. باید برای یافتن پاسخ شوق و ذوق داشته باشم، در غیر این صورت نمی‌نویسم. دلیل پُر کاری هم تکنولوژی جدید است. من با کامپیوتر می‌نویسم. سرعت کارم بسیار بالا است. وقتی عاشقانه کار می‌کنم، سر از پا نمی‌شناسم. همیشه خواب و خوراکم به هم می‌خورد. جای خواب مشخصی هم ندارم. خانواده از دست من عذاب می‌کشند.

تا کنون چند اثر منتشر کرده‌اید و آیا آثاری هم در دست انتشار دارید؟

حدود سی اثر منتشر شده است. تعدادی هم در دست انتشار است. به زودی کتاب «انسان ذهن است و دیگر هیچ» منتشر می‌شود. هفته گذشته نیز چاپ سوم «آدم و حوا» که به ارتباط زن و مرد برمی‌گردد از چاپ درآمد. «تامل در خویش» هم به زودی تجدید چاپ می‌شود (چاپ پنجم) کتاب «خشم و احساس تنهایی»، «عشق و دلدادگی»، «اسطوره عشق و ازدواج»، «روان‌شناسی مولوی یا درمان با عرفان مولوی»، «غلبه بر احساس گناه»، «مولوی چرا و چه گونه مولوی شد؟» و چند اثر دیگر به زودی راهی وزارت ارشاد می‌شوند که پس از اخذ مجوز منتشر بشوند. متأسفانه یکی دو اثر از آثار من مجوز نشر نگرفته‌اند. کتاب «انسان سالم»، «کلید آشتی» و یکی دو کتاب دیگر که در رابطه زن و مرد است. در واقع دنباله کتاب «آدم و حواست».

چرا؟

واقعا نمی‌دانم. ناشر با وزارت ارشاد در تماس است. تصورم این است که وزارت ارشاد گاهی با بدبینی آثار نویسندگان را نگاه می‌کند. زیاد کنجکاو نیستم. توصیه می‌کنم که وزارت ارشاد یک کمیسونی برای گفت و گو با نویسندگان که کتابهایشان جواز نشر نمی‌گیرند که شنیده‌ام تعدادشان بسیار زیاد شده است، تشکیل بدهد و با آنان گفت و گو کند. در این گفت و گوها دو طرف بهتر یکدیگر را درک می‌کنند و ممکن است بسیاری از خطاهای شناختی و سوء تفاهم‌ها برطرف شود و بسیاری کتاب‌ها

منتشر گردند. بدون تردید جو بدبینی به فضای خوش بینی و یا واقع بینی تبدیل می‌شود. دشمنی و خصومت در کار نیست. اینگونه ذهن نویسنده ای که با هزار زحمت اثری را خلق کرده کمتر مشغول می‌شود.

ممکن است تعدادی از آثار خود را نام ببرید؟

آدم و حوا، برابم‌های آسمان، خودشناسی برای همه، تامل در خویش، درحسرت پرواز (حکایت نفس در شعر شاملول و سپهری) آگاهی و دگرگونی، انسان در محاصره، عاشقی پایان بیگاری، قبله جان (کاربرد مثنوی در شناخت درمانی)، مثنوی زبان معرفت، الفبای آگاهی و چندین اثر دیگر.

شما در پیش درآمد کتاب مثنوی زبان معرفت انگیزه خود را برای نوشتن آن این گونه بیان می‌کنید که بسیاری از مردم به موضوعاتی علاقه دارند که در زندگی واقعی مفید نیست بل که مضر هم هست لطفا در این زمینه توضیح دهید؟

پاسخ روشن است. این روزها می‌بینیم که بسیاری به اموری می‌پردازند که اصولاً با زندگی طبیعی و بهنجار سازگاری ندارد. احضار ارواح و علوم ماورایی و متافیزیکی و متأسفانه روز بروز هم دامنه این

**از دیگر حوزه‌های مطالعاتی دکتر پیمان آزاد، تاثیر عصبیت و عقلانیت در فرایند توقف و اخلاق و رشد روانی و شناختی فرد است. شاید به توان گفت نظرات این پژوهنده با مکتب شناخت درمانی و روان‌شناسی رشد هم‌خوانی دارد. هرچند این پژوهنده روی کردهای مستقلی نسبت به مسایل روان‌شناسی معرفت و عصبیت شناسی و تاثیر آموزه‌های عرفانی بر درمان عصبیت انسان دارد که در آثار خود منعکس کرده است. معرفت شناسی نیز از حوزه‌های مطالعاتی وی می‌باشد. از جمله در الفبای آگاهی (انسان پیش آگاه، انسان آگاه، و انسان پس آگاه) و کتاب انسان ذهن است و دیگر هیچ (تیپ انسان بیولوژیک، تیپ انسان پسیکولوژیک و تیپ انسان فانکشنال). نام برده آثاری را از فرانسه و انگلیسی به فارسی ترجمه کرده، و از جمله آثار خود این پژوهنده و نویسنده که بالغ بر شصت و هشت جلد است که برخی منتشر شده، بعضی در راه انتشار و تعدادی نیز تاکنون مجوز نشر دریافت نکرده‌اند.**

دامن خواهیم زد. برای مثال شما وقتی مریض می‌شوید به پزشک مراجعه می‌کنید، عامل بیماری ویروس یا میکروب و یا فشارهای عصبی است. وقتی بجای پزشک به رمال و دعانویس و سرکتاب بازکن مراجعه کنید و یا به کسانی که ادعا می‌کنند که با اولیاء قدسیه و یا اجنه و از ما بهتران و یا با اولیاء خدا در ارتباطند و می‌توانند کار گشا باشند مراجعه کنید، نمی‌دانم چه حاصلی در برخواهد داشت. متأسفانه سال هاست که راه برای فعالیت اینگونه افراد باز شده است. نمی‌گویم که باید ممنوع بشوند. قانون باید در کار باشد. باید موجباتی فراهم شود که مردم فریب فانتزی و توهم و خیال بافی‌های خود را نخورند. جامعه باید عقلانی بشود. متأسفانه دانشجویانی که در کار علم و دانش روز هستند راه مهاجرت در پیش می‌گیرند و دور بدست کسانی می‌افتد که بیشتر با خرافه‌ها مانوس هستند. از این روست که قرائت‌هایی از عرفان و تصوف مطرح می‌شود که بحال مردم مضر است. آنان را از واقعیت‌های زندگی روزمره منفک و جدای می‌کند. به نوعی مواد مخدر تبدیل می‌شود. نوعی کرختی از خود بیگانگی ذهنی تولید می‌کند. این روزها دکان‌های مراقبه و مدیتیشن و یوگا نه به شکل اصیل آن که به شکل ساخته‌گی و

پول‌ساز آن باز و پرورق است.

چرا مردم به عرفان پناه می‌برند؟

اینجا هم دید و علت شخصی وجود دارد و هم دید و علت اجتماعی که گرایش به عرفان و تصوف را تشدید می‌کند. واژه پناه را خوب انتخاب کرده‌اید. مردم وقتی باصلاح سمری خورند، چه در

زندگی شخصی و چه در زندگی اجتماعی متوجه مفر و گریزگاه می‌شوند. می‌خواهند تعادل خود را در زندگی شخصی از دست ندهند. ضمن اینکه بسیاری به افسرده‌گی دچار می‌شوند گروهی نیز متوجه جهان بینی‌های نو می‌شوند. از این رو برخی که در مسیر عرفان و تصوف قرار می‌گیرند، جذب این عوالم می‌شوند. در غرب هم اینگونه است. نمی‌خواهند دارو درمانی کنند. بیشتر

بدآموزی‌ها و القات افزایش می‌یابد. برخی هم بر اثر تقلید امر برآنان مشتبه می‌شود و در جلد خاصی فرو می‌روند. زمینه اجتماعی و فرهنگی برای این کژرویی‌ها آماده است. متأسفانه فضای در کشور فراهم است که به این خرافه پروری دامن می‌زند. در صورتی که ما هم‌چنان در برابر نگرش‌های عقلانی و تجربی و دانشی بایستیم، خود بخود به گسترش توهمات در ساحت‌های گوناگون

کسانی به عرفان‌های هندی و بودایی پناه می‌برند که در زندگی شخصی درمانده‌اند و یا تصور درمانده‌گی و شکست می‌کنند. برای مثال یکی در عشق شکست خورده است. یکی در داد و ستدهای مادی شکست خورده است. یکی هم در داد و ستدهای معنوی و یا حتی سیاسی. فرق نمی‌کند. آنکه اسیر طوفان و موج‌های سنگین در زندگی شخصی شده است، نمی‌خواهد غرق بشود. از این رو وقتی با آموزه‌های عرفانی روبرو می‌شود، می‌بیند قرأت و شیوه و تعریف دیگری هم از زندگی وجود دارد که براساس آن شکستی نیست! اکنون می‌تواند گذشته‌اندوه بار خود را توجیه کند. یا اینکه از آن در گذرد. چرا که این نیز بگذرد! وقتی شما با این دید به عرفان و تصوف نگاه کنید، قدری از خشم شما نسبت به پیروان این مکتب‌ها کاهش می‌یابد. در غرب برای شهروندان حق انتخاب قایلند. در برخی از کشورها می‌خواهند که با این مکتب‌ها با اعمال کنترل و قدرت و زور و خشونت مبارزه کنند. ناگزیر این فرقه‌ها به زیرزمین پناه می‌برند. همدردان بیشتری پیدای می‌کنند. ایستاده‌گی برای آنان هدف می‌شود. بعلاوه مناسب و تشریفات آیینی آنها غلیظ تر می‌شود و خطرناک تر می‌شوند. مجوزی برای خشونت پنهان پیدا می‌کنند. شما حتما فرقه ام در ژاپن را بیاد می‌آوردید. و یا فرقه داویدیان در آمریکا و بسیاری فرقه‌های دیگر در امریکای لاتین که خیلی رازآمیز و مرموز عمل می‌کنند. برای اینکه جامعه آسیب نبیند، غربی‌ها مخصوصا کشورهای اروپایی و از آن میان انگلیس سعی می‌کند که این فرقه‌ها در ملاء به کار خود ادامه بدهند تا قابل رویت باشند. هیچ منعی هم سرراه آنها ایجاد نمی‌کند. اگر عده‌ای دوست دارند که در خلوت خود مراقبه کنند و یا تعالیمی را دنبال کنند که به آنها آرامش می‌دهد، خوب بگذارید کارشان را انجام بدهند. دولت و کارگزاران دولتی برای خود دردسر بیشتر نمی‌خرند. چرا که دولت‌ها به اندازه کافی مشکلات و مسایل در برابر خود دارند. کتاب‌های بسیاری در باره این فرقه‌ها در غرب منتشر شده است. در ایران نیز اخیرا کتابی انتقادی منتشر شده که بواقع خواندنی است. نویسنده خیلی منصفانه و با نگاهی متدیک به برخی از این گرایش‌ها پرداخته بنام آفتاب و سایه‌ها که به گمان من کار ارزنده‌ای است.

اکنون بفرمایید عرفان به چه معنی است؟

ابتدا این را بگویم که آنچه در پاسخ پرسش‌های شما مطرح می‌کنم استنباط شخصی و رویکرد (approach) شخصی من است. می‌تواند درست باشد، می‌تواند

نباشد. موضع یقینی و قطعی، در ابراز نگرش و رویکرد خود به عرفان ندارم. من بیشتر یک محقق هستم تا اینکه از فکری به طور مطلق دفاع کنم. در زندگی خود همیشه شاهد فروریختن ثنوری‌ها و نگرش‌ها و رویکردها بوده‌ام. از این رو دست به عصا راه می‌روم.

آنکه گوید جمله حفند زاحمقی است  
آنکه گوید جمله باطل او شقی است

با این مقدمه عرض می‌کنم که عرفان از نظر من شناختی درون دینی است که می‌خواهد هرچه بیشتر عقلانی، تجربی و ملایم و دور از سختگیری باشد تا فاصله بین انسان‌ها را بردارد. آدمیان بهم نزدیک بشوند. برخی آیین‌ها راه به فاصله و دوری از یکدیگر را انتخاب کرده‌اند. عرفان می‌خواهد این سد را بشکند. شکسته شدن این سد آدمی را بیشتر با هستی یگانه نزدیک تر می‌کند. عرفان مولوی نیز همین سمت گیری را اتخاذ کرده است. از بیت نخست مثنوی نیز همین بو به مشام می‌رسد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
از جدایی‌ها شکایت می‌کند

عرفان با این روایت منکی به عقلانیت و تجربه است. از منابع متفاوتی تغذیه می‌کند ولی آن را از فیلتر عقل و تجربه و مصلحت‌اندیشی می‌گذراند تا از آن معرفت و مشی و خطی مسالمت جویانه‌ای برای نزدیک کردن مردم بیکدیگر فراهم کند. چرا که جهان بینی عرفانی بر تساهل و مدارا استوار است. و این برخورد ناشی از دید عرفانی و جهان بینی عدمی به زندگی است. زندگی که در نهایت به نقطه پایان می‌رسد. مبانی معرفتی عرفان راه به مشی صبورانه و متساهل آن می‌برد. در بررسی‌های روان شناختی متوجه شده‌ایم، کسانی بیشتر به عرفان رو می‌کنند که از روحیه شکننده و لطیفی برخوردارند. مقاومت آنان در برابر سختی‌ها و شکست‌ها و چالش‌های زندگی کمتر است.

سخت گیری و تعصب خامی است  
تا جینی کار خون آشامی است

چون ز خود رستی همه برهان شدی  
چونکه بنده نیست شد سلطان شدی

پس می‌پذیرید که رو کردن به سمت عرفان ناشی از سرخورده‌گی اجتماعی و یا روانی است؟

می‌تواند باشد! چه ایرادی دارد؟ همیشه انسان با مسئله‌ای روبرو بوده است تا راه بیرون رفتن آن را یافته است. تلاش و تکاپوی ذهنی و عملی انسان برای شکستن بن بست‌ها و موانع است. گیرم انسان در برابر جزمیت و سختگیری و خشونت و پرخاشگری متوسل به معرفتی بینابینی شده

که نام آن را می‌گذاریم عرفان، خوب کار شایسته‌ای کرده است. آنگاه متوجه منابع و سرچشمه‌های آن نیز شده است. عرفان در بسیاری مواقع راهی است از درون مذهب که راه گفتمان را با دگراندیشان و دگرباشان باز می‌کند. عرفان نگاه درون دینی دارد. می‌خواهد راه را هموار کند تا جامعه به بن بست نرسد و در نهایت با خشونت و پرخاشگری روبه‌رو نشود. سرکوب کردن هر گونه‌اندیشه‌ای مثل بستن راه آب رودخانه‌ها است. سرانجام آب از یک جایی سرباز می‌کند. بحث من حقانیت فکر این گروه یا آن گروه نیست. هر فکری ناشی از یک بستری است. باید آن را شناخت. هر فکری می‌خواهد به ضرورتی که پیش آمده جواب بدهد. باید آن ضرورت را دید. هر فکری در واکنش به فکر و شرایط دیگری متولد می‌شود باید آن فکر و آن شرایط را شناخت. مبارزه با فکر راه به جایی نمی‌برد. فکر پنهان می‌شود. بسیاری از فرقه‌های رازآمیز و مرموز در جهان ما این گونه رشد و توسعه یافته‌اند. بعد فاجعه آفریده‌اند. تجربه حکم می‌کند که راه گفتمان به هیچ فکری بسته نشود. هرگز در برابر آتش نمی‌توانیم دیوار بکشیم که آن را نبینیم.

چگونه با عرفان می‌توان جلوی خشونت ورزی را گرفت؟

من در این زمینه متخصص نیستم. به عنوان شخصی که قدری روان‌شناسی می‌دانم و تا حدودی با عرفان مولوی آشنا هستم، این نقطه نظر را از عرفان مولوی استخراج می‌کنم. شما مثنوی را که نگاه می‌کنید می‌بینید که مولوی متوجه شده است که بسیاری از درگیری‌های لفظی و یدی و جنگ انسان‌ها ناشی از خطاهای شناختی و حسی و مفهومی است.

از نظرگاه است ای مغز وجود  
اختلاف مومن و گبرو یهود

مولوی حدود هفت صد سال پیش از مبتکران شناخت درمانی متوجه‌ی این روش برای درمان شناختی و حسی و روانی بوده است. به وضوح و روشنی هم در مثنوی از آنها یاد کرده است. من در کتاب قبله‌ی جان - کاربرد مثنوی در شناخت درمانی - مفصل بحث کرده‌ام. شما در مثنوی با گفت و گو و گفتمان روبه‌رو هستید. مولوی کمتر تنها به قاضی می‌رود تا راضی برگردد. او می‌داند که وقتی باب مذاکره و گفتمان بین دگراندیشان دگر باشان تعطیل بشود و یا متوقف بشود عوارضی بروز می‌کند. از این رو است که می‌گوید:

آنکه گوید جمله حفند زاحمقی است  
آنکه گوید جمله باطل او شقی است

با سخت‌گیری، گروهی افسرده می‌شوند

وراه انزوا را در پیش می‌گیرند که این لطمه ای به نیروی فعال جامعه است، گروهی از اندیشه خود یک ایدئولوژی جدید می‌سازند و راه مقابله با ایدئولوژی یا فکر مسلط را در پیش می‌گیرند، مثل تولد فرق متصوفه با چندین قرائت و روایت که سرانجام کار به خشونت آشکار و پنهان می‌کشد.

گر هزارانند یک تن بیش نیست  
حز خیالات عدداندیش نیست

گروهی نیز راه مهاجرت را در پیش می‌گیرند. پیروزی از آن هیچ کس نیست. امروز دیگر با وجود رسانه‌های ماهواره ای کمتر می‌توان به سرکوب کردن حتما گروه‌های ترانس فیزیکی که بویی از عقلانیت و تجربه نبرده و غرق اوهام و خیال بافی‌های خویشسند پرداخت. روان‌شناسی و معرفت‌شناسی به این نتیجه رسیده که یکدست کردن مردم از نظر فکری و ایدئولوژیکی و اعتقادی غیر ممکن است. موضع یقینی در علوم نظری وجود ندارد. انسان محصول هزاران عامل آشکار و پنهان بیرونی و درونی است. بهترین راه این است که عقلانیت و خرد بر جامعه حکومت کند و گروهی که ره دیگری می‌روند، مجال تخلیه احساسات و عواطف خود را، بدون آنکه به جامعه لطمه ای بزنند یا سرکوب بشوند، داشته باشند. دولت مردان باید حوصله کنند. فلسفه دولت مدرن در جامعه مدنی، به هر تعبیری که باشد، مبارزه با مردم نیست، درست کردن چتر حفاظتی است که آنان بتوانند در جامعه‌ی خود در سایه آزادی و امنیت و رفاه و شادکامی زندگی کنند. حق حیات را بهیچ عنوان نباید از مردم ستاند. وقتی حکومتی در برابر مردم قرار می‌گیرد، فلسفه‌ی دولت و حکومت به زبان جدید، نقض می‌شود. از دل این بی اعتمادی و عدم امنیت است که گروه‌های راز آمیز سربرمی‌آورند. ناراضیان دور آن‌ها را می‌گیرند، تجمع به آنان قدرت می‌دهد و ناگهان بلوایی پیاپی شود. با یک کلید کلیدی درها را نمی‌توان گشود.

در واقع شما معتقدید که نباید در گفت و گو با هر گروهی بن بست ایجاد کرد؟

بی‌گمان همین گونه است. هیچ فکری را نمی‌توان قلع و قمع کرد! فکر انرژی است. بن بست ایجاد کردن هم راه به خشونت و پرخاشگری می‌برد. راه به عاطل و باطل ماندن نیروهای مولد اجتماعی و اقتصادی و صنعتی می‌برد. راه به افسرده‌گی و سواس‌های فکری و اضطراب و دل‌مرده‌گی و سردی در زندگی می‌برد. راه گفتمان را بهیچ عنوان نباید بست. ضرورت، فکر و راه حل را بوجود می‌آورد. تا وقتی که ضرورت

بقوت خود باقی است. فکر در هر صورت زنده می‌ماند. هرچند به صورت پنهانی و ناآشکار. مبارزه با فکر به آثار و عوارض عصبی در فرد منجر می‌شود. در این صورت فرد نیاز به تخدیر دارد. فردی که تخلیه نشود باید تخدیر بشود. در اینجاست که روی به مواد مخدر می‌کند و یا از قرص‌های روان گردان استفاده می‌کند. آسیب‌شناسی اجتماعی را باید در نظر داشت. پدیده‌های اجتماعی بهم مربوطند.

آیا می‌توان نسبت به عرفان با دید ارزشی برخورد کرد؟

می‌توان با دید ارزشی هم آن را دید. هرچند دید عقلانی و تجربی و استدلالی کارساز است. ولی نباید راه طرد و رد را در پیش گرفت. ذهن انسان به نوعی شکل می‌گیرد که گاهی جز با محتویات خود نمی‌تواند با روی کردهای دیگر ارتباط برقرار کند. این ناشی از سوء نیت نیست. این خاصیت ذهن شرطی و برنامه ریزی شده است. از این رو است که بشر هرگز یک‌دست نشده است. مناقشه‌های فکری هم چنان ادامه دارد. هرگونه سعی برای یک‌سان سازی کار را سرانجام به فاجعه می‌کشاند. درست مثل یک‌سان سازی نژادی می‌ماند. بحث من صرفاً روان‌شناسی است. به طور شکلی ذهن با ایده‌های گوناگون هم هویت و هم‌گون می‌شود. در این صورت ذهن همان ایده و فکر است. از همان درجه به فکرهای دیگر نظر می‌کند. مبانی استدلالی اش همان است که از ابتدا گرفته است. شکست در این مبانی ممکن است، ولی نه به این ساده‌گی‌ها و هرگز هم با خشونت ممکن نیست. باید در پیچه‌های معرفت‌شناسی را باز گذاشت. باید با حوصله‌اندیشه با باندیشه جواب داد. خشونت عوارض فاجعه باری در طولانی مدت به دنبال خواهد داشت.

توجه داشته باشیم که ارزش اغلب از شکم مبانی شناخت استخراج می‌شود. عرفان نوعی شناخت و جهان بینی است. ارزش‌های خود را هم دارد. شناختی که می‌خواهد مبانی متافیزیکی شناخت و مبانی تجربی و عقلانی شناخت را با هم جمع کند و آشتی بدهد که کار به مخاصمه و دشمنی نکشد. نوعی شناخت برای آشتی جویی و وصل است. نوعی جهان بینی آشتی جویانه است. باید به آن خوش آمد گفت. عرفان می‌خواهد جلوی تنش و درگیری را بگیرد. من در مورد قرائت‌هایی از تصوف که می‌خواهند به صورت ایدئولوژی بسته و منجمد در آیند حرفی ندارم. هر فکری که راه بر مذاکره و گفتمان ببندد و سردر لاک خود فرو برد در نهایت کارش به خشونت

و یا افسرده‌گی می‌کشد. افسرده‌گی مرضی و روان‌شناختی که برای هر جامعه ای مصیبت است. نیروهای افسرده هستند که راه اعتیاد را در پیش می‌گیرند. به صورت افراطی به سمت ارضای غرایز خویش می‌روند. در واقع فلسفه‌ی لذت جویی محض را جای‌گزین فلسفه‌ی اجتماعی زندگی سالم کردن می‌سازند. فلسفه‌های پوچی و نیهیلیستی را رواج می‌دهند. به طور ناخواسته این فلسفه‌ها در جامعه پخش و گسترش پیدا می‌کند. به گمان من به سود هیچ جامعه ای نیست که بخشی از مردمش را از چرخه‌ی زندگی فعال و مولد بیرون بگذارد. باید پارانیای اجتماعی را تشخیص داد و با شناخت و واقعیت‌درمانی آن را خشتی کرد. یک حکومت و دولت موفق آن است که بتواند ضمن نظارت بر گروه‌های گوناگون راه را بر افسرده‌گی و معطل ماندن فیزیکی و فکری آنان در جامعه ببندد. حسن نیت را فراموش نکند. به عنوان دشمن به این افراد نگاه نکند. مجال خودنمایی را از آنان نگیرد. انسان پسیکولوژیک (که اکثریت افراد اجتماعات بشری را تشکیل می‌دهند) نیاز به تخلیه‌ی روانی دارد. باید زمینه‌ی این تخلیه فراهم بشود. سانسور، به گمان من بیشتر به آشکار شدن این تضادها کمک می‌کند. در بسیاری مواقع یک کتاب منتشر می‌شود و هزار نسخه تیراژ دارد. ممکن است سال‌ها هم فروش نرود ولی به مجرد اینکه انگشت روی آن می‌گذارند، تیراژ فوق‌العاده پیدا می‌کند. امروز تکنولوژی به جایی رسیده است که به جز اینترنت و کتاب‌های اینترنتی به راحتی می‌تواند در نسخه‌های محدودی کتاب را به بازار سیاه فرستاد. در این صورت کار دولت خیلی سخت می‌شود. دولت که برای مبارزه با مردمش شکل نگرفته است! هرگونه تساهل و روا مداری و مدارا که در فرهنگ ما نیز ریشه اش هست، از اتلاف منابع جلوگیری می‌کند. اتفاقی هم نمی‌افتد. انسان نسبت به چیزی که منع می‌شود حریص تر گردد. این را آموزه‌های دینی هم می‌گویند.

محدودیت یا حذف گروه‌های عرفانی چه آثاری دارد؟

همیشه این‌گونه القاء می‌شود: فکری که مبادرت به حمله می‌کند، در مبانی استدلالی خود ضعف دارد. ممکن است نداشته باشد، ولی حریفی که از میدان طرد شده به راحتی می‌تواند استدلال کند که طرف خشن، نمی‌تواند مقابله ایدئولوژیک داشته باشد. در مبانی استدلال کم می‌آورد. همیشه آن‌که مظلوم واقع می‌شود، بیشتر احساسات و عواطف را به خود جلب می‌کند. بنابراین

پیش فرض‌ها و ایده‌آل‌ها و بسیاری القآت از جمله خودخواهی‌ها و اینکه می‌خواهد در هر لحظه خود را اثبات کند، مبری بشود تا بتواند بهتر ببیند و بشنود. اصالت از آن فردی است که بتواند فیلترهای موروثی چیز ذهنی شود را بردارد. در این صورت می‌تواند به اصالت خویش نزدیک بشود. در صورتی که این اتفاق نیفتد هر فکری می‌تواند آلوده اغراض گوناگون بشود. انسان می‌خواهد زنده بماند. در این صورت هر روز به شکل بت عیار درآید. یا هرکسی از ظن خود یار او بشود. مرکزی در ذهن شکل می‌گیرد که ستاد فرمان بری و فرماندهی است.

از هزاران کس یکی خوش منظر است که بداند او به صندوق‌اندر است پیش چشم داشتی شیشه‌بند بود زان کبودت جمله عالم می‌نمود تکلیف معتقدان به مذهب چه می‌شود؟ این پرسشی است که در برابر هرکسی که به این مقولات می‌پردازد مطرح می‌شود. من چه بگویم؟ بگویم دموکراسی با مذهب در تضاد است یا

بگویم دموکراسی با مذهب هم‌خوانی دارد؟ بی‌گمان روایت‌هایی از مذهب با آزادی و دموکراسی هم‌خوانی دارد و روایت‌هایی ندارد. اگر عقل من نمی‌رسد، نمی‌توانم نافی این عقیده باشم. اما در مجموع تمام ایدئولوژی‌های بسته در یک دایره ذهنی یا خیالی با دموکراسی مشکل اساسی دارند. حرف من این است که در جهان کنونی مگر

می‌توانیم در برابر ماهواره‌ها دیوار بکشیم؟ مگر می‌توانیم ذهن انسان را با زور و فشار در چارچوب خاصی نگه داریم؟ از در و دیوار خبر و اطلاع و آگاهی می‌بارد. نمی‌گویم که کانال‌های ماهواره ای همه مبشر حقیقت و واقعیت‌اند. بسیاری پیامبران دروغین‌اند. ولی این رامی دانیم که جهان امروز جهان تکثر است. این تکثر خود را به ما تحمیل می‌کند. مدرنیته و عقلانیت خود را به ما تحمیل می‌کند. جنبش‌های عصر جدید خود را به ما تحمیل می‌کنند. حتی ظاهر سازی و نماسازی غربی که آن را در کانال‌های ماهواره ای می‌بینیم و هیچ پایه و اساس واقعی هم اغلب ندارند خود را به اذهان ساده فرزندان ما تحمیل می‌کند. در صورتی که حق با ما باشد هیچ ابزاری برای کنترل جمعی و همگانی ساخته و پرداخته نشده است. جامعه باید راهی پیدا کند که از نظر اخلاقی از هم نپاشد. □

ادامه دارد

به شرک و گناه و کفر می‌شود. منع راه به جایی نمی‌برد. مقاومت را زیاد تر می‌کند. چرا که روان انسان می‌خواهد مقابله کند. در مقام اثبات خویش است. غریزه نیز قدرت و فشار زایدالوصفی دارد. مگر قانون می‌تواند جلوی ارضای غریزه را سد کند؟ غریزه باید تخلیه یا برآورده بشود. جامعه به جای این که راهی برای این مقصود باز کند، اگر بخواهد فرد را مواخذه کند، فقط انرژی بی‌هوده مصرف کرده است. انسان که نباید به خاطر داشتن غریزه مورد بازخواست قرار بگیرد؟ جوامعی که خواسته‌اند با خشونت و نشان دادن قدرت اخلاق را پیاده کنند، تنها به ظاهر سازی دامن زده‌اند. آدمی زود نقش عوض می‌کند. روان‌شناسی انسان متمایل به تظاهر و ریاکاری است. خود را به نوعی نشان می‌دهد ولی در خفا کار دیگری می‌کند. از وقتی که در هلند به شکلی کشیدن مواد مخدر آزاد شده است، دولت کنترل بیشتری بر مصرف‌کننده‌گان مواد مخدر اعمال می‌کند و میزان مصرف به

نه تنها در جامعه حذف نمی‌شود، بلکه در قلوب مردم رفته رفته جا می‌گیرد. بعلاوه خشونت اغلب از ضعف ناشی می‌شود نه از قدرت. به گمان من توانایی و قدرت، اول این که منبعث از نیروی مردم است، و دوم از آن خرد و تجربه و شیوه‌های مسالمت‌آمیز در زندگی است. آن که توانا تر است، تحمل و مدارایش بیشتر است. بحث حقانیت و صدق و کذب نیست. این بحث دیگری است. من در این جا بیشتر به روش برخورد کار دارم تا مبانی صدق و کذب یک فکر. در کتاب مثنوی زبان معرفت، بحث تکلیف و حق را مطرح کرده‌اید در آن جا گفته‌اید ضرورت در جامعه‌ی مدنی و غیر مذهبی متفاوت است چرا؟

در جامعه‌ی پیش مدرن و سنتی ضرورت‌ها با جامعه مدنی متفاوت است. راه اداره جامعه‌ی مدنی از طریق نهادهای مستقل و دموکراتیک و مدنی است. جامعه‌ی مدنی بر اساس حقوق طبیعی استوار است که به صورت قانون طبیعی جامعه را اداره می‌کند. حکومت پاسدار حق حیات، آزادی و برابری حقوقی افراد است. در جامعه‌ی مدنی عقلانیت و تجربه و دانش است که حرف اول را می‌زند. جامعه بر اساس سود و منفعت اکثر مردم اداره می‌شود. این مفاهیم در جامعه پیش مدرن و سنتی مطرح نیست. ممکن است به ظاهر این مفاهیم مطرح بشوند ولی منظور و مفهوم واقعی آنها ادراک نشده است. جامعه باید از گذرگاه‌هایی بگذرد تا شکل و محتوای جامعه همخوانی پیدا کنند. این راهم بگویم که با

- ۱- چرا مردم به عرفان پناه می‌برند؟
- ۲- اصولا عرفان چه معنایی دارد؟
- ۳- آیا رو کردن به عرفان ناشی از سرخورده گی اجتماعی یا روانی است؟
- ۴- چه گونه با عرفان می‌توان به جنگ خشونت رفت؟
- ۵- حذف گروه‌های عرفانی چه تاثیری بر جامعه می‌گذارد؟
- ۶- آیا پناه بردن به عرفان سیاست است یا گریز از سیاست؟ مسئولیت است یا گریز از مسئولیت؟
- ۷- آیا می‌توان پناه بردن به عرفان را نوعی مبارزه با خودکامه گی حاکمیت‌ها دانست؟

شدت کاهش یافته است. انسان در برابر منع واکنش عکس نشان می‌دهد. اخلاق اصیل هنگامی خود را نشان می‌دهد که انسان آزاد باشد. نمی‌گویم آزادی بدون قید و شرط. در آزادی است که انسان می‌تواند عملکرد اصیل و از روی اختیار داشته باشد. اصالت در یک فضای پر هراس و ترس متولد نمی‌شود. اصالت همراه با اختیار و آزادی است.

منظورستان از عملکرد اصیل از روی اختیار یعنی چه؟ نمی‌دانم شما تا چه حد با نگرش من به شخصیت در روان‌شناسی آشنا هستید. من آدمی را موجودی برنامه ریزی شده و شرطی می‌دانم. بنابراین انسان شرطی نمی‌تواند از اصالت خود مایه بگذارد. ذهن او از پیش شکل گرفته است. بنابراین عملکرد اصیل نیاز به نوعی بازگشت به خویش خویش دارد. یعنی باید به نوعی به فطرت خود نیز باز گردد. یعنی شخص باید از عقده‌ها و

فرمان از بالا نمی‌توانیم جامعه مدنی خلق کنیم. مردم باید بدرستی با مفهوم حقوق طبیعی آشنا بشوند. حقی که برای مردم مفهوم نیست، چگونه دنبالش بروند؟ راهی را که نمی‌شناسند چگونه به پیمایند؟ از این روست که می‌گویم ضرورت‌ها در جامعه مدنی با جوامع پیش مدرن متفاوت است. شما جامعه لاییک متکی به سکولاریسم را مثال زده‌اید که ارزش‌ها از حوزه‌ی عمومی به حوزه خصوصی می‌رود و تنها قانون است که در حوزه عمومی اعمال می‌شود با این آزادی تظاهر و ریا جای خود را به عملکرد اصیل و از روی اختیار می‌دهد چه گونه؟

ما باید بین گناه و جرم را فرق بگذاریم. گناه وقتی تبدیل به قانون می‌شود، جامعه پر تنش می‌شود. هرگز سخت‌گیری باعث نمی‌شود که فرد از کفر و شرک و گناه دور بشود. به گمان من بیشتر آلوده